

## داستان آفرینش زن

زن موجودی است مرموز که از عناصر شگفت‌انگیز گوناگون پدید آمده... در آغاز، تاوشتیری<sup>۱</sup> - آفریننده‌ی جهان - چون به خلقت زن رسید، دید آنچه مصالح سفت و سخت برای خلقت آدمی لازم است، در کار آفرینش مرد به کار رفته و دیگر چیزی نمانده. در کار خود واله گشت، و پس از اندیشه‌ی بسیار، چنین کرد:

گردی عارض از ماه و تراش تن از پیچک و چسبندگی از پایتال و لرزش اندام از گیاه و نازکی از نی و شکوفایی از گل و سبکی از برگ و پیچ‌وتاب از خرطوم پیل و چشم از غزال و نیش نگاه از زنبور عسل و شادی از نیزه‌ی نور خورشید و گریه از ابر و سبکسری از نسیم و بُزدلی از خرگوش و غرور از طاووس و نرمی از آغوش طوطی و سختی از خار و شیرینی از انگبین و سنگدلی از پلنگ و گرمی از آتش و سردی از برف و پُرگویی از زاغ و زاری از فاخته و دورویی از لک‌لک و وفا از مرغابی نر گرفت و به هم سرشت و از او زن ساخت و به مردش سپرد.

پس از هفته‌ای، مرد نزد خدا آمد و گفت: «خدایا! این موجودی که به من داده‌ای، زندگی را بر من تباه کرده. پیشه‌اش پُرگویی است، هیچ‌گاه مرا به خود وانی‌گذار، آزارم می‌دهد، می‌خواهد همیشه نوازش‌اش کنم، می‌خواهد همیشه سرگرم‌اش بسازم، بیخود می‌گیرد، تنها کارش بیکاری است. آمده‌ام او را پس بدهم، زیرا زندگی با او، برای‌ام امکان‌پذیر نیست. او را از من بازستان.»

خدا گفت: «باشد.» و زن را پس گرفت.

پس از هفته‌ای دیگر، مرد دوباره نزد خدا شد، و گفت: «خداوندا! می‌بینم از زمانی که او را به تو پس داده‌ام، تنهای تنها شده‌ام. به‌یاد می‌آورم چگونه برای‌ام آواز می‌خواند و می‌رقصید، از گوشه‌ی چشم به من می‌نگریست، با من بازی می‌کرد و به تن‌ام می‌چسبید، خنده‌اش گوش‌نواز بود، تن‌اش خرم و دیدارش دل‌نواز بود. او را به من بازپس ده.»

خداوند گفت: «باشد.» و زن را به او پس داد.

پس از سه‌روز، دیگر بار، مرد نزد خدا شد و گفت: «خدایا! نمی‌دانم چگونه‌ست، اما من به این نتیجه رسیده‌ام که زحمت او بیش از رحمت اوست. پس، کرم کن و او را از من بازپس گیر.»

خدا گفت: «دور شو! هرچه گفתי بس است. برو با او بساز!»

مرد گفت: «مّا با او زندگی نتوانم کرد.»

خدا گفت: «بی او هم زندگی نتوانی کرد.» آن‌گاه به مرد پشت کرد و دنبال کار خود رفت.

مرد گفت: «چه بایدم کرد؟ نه با او توانم زیست، نه بی او.»



مهپاره، داستان‌های عشقی هندو؛ ترجمه از متن سانسکریت: ف. و. بین، ترجمه از انگلیسی: صادق

چوبک. انتشارات نیلوفر، چاپ سوّم: تابستان ۱۳۷۷. (صص ۲۳-۲۱)



پابرج:

---

<sup>۱</sup> Twa Shtri، همسان ولکان (Vulcan) خدای آتش و آهنگری در ادبیات هندی است که در این جا

به معنی خالق است. افلاتون به زبان یونانی - اصطلاح دیگری برای آن دارد. ادبیات سانسکریت، گاه مفتاح

کارهای افلاتون است، و فلسفه‌ی او، مانند نور مهتاب بر اساطیر هندو می‌تابد.



تایپ: م. سهرابی

<http://fardayerowshan.blogspot.com>

یکشنبه، ۱۰ مهر، ۲ اکتبر، ۲۰۱۱